

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۷، پاییز ۱۴۰۲، صص ۲۷۰-۲۴۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.1949622.2405](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1949622.2405)

دلتنگی و خرده‌گیری فرهیختگان از سامانه کارگاه هستی در آینه ادبیات فارسی

دکتر مزده شفیعی^۱

چکیده

یکی از نشانه‌های دلتنگی و آزرده‌گی دانشوران و خردورزان از سامانه یا نظام هستی روزگار خود، خرده‌گیری‌هایی است که در آینه ادبیات به چشم می‌خورد. آزرده‌گی از نداشتن جایگاه اجتماعی فراخور دانش و هنر خود، دلتنگی از تنگدستی، نبودن آزادی گفتار و کردار برای بیان دیدگاه‌های علمی و فلسفی، ناآگاهی شهروندان و ... است که واگویی آنها پیوسته با فرافکنی‌هایی چونان؛ نسبت دادن دشواری‌ها به چرخ و فلک که ریشه در فرهنگ زروانی دارد و یا قضا و قدر که به خواست و اراده خداوند تعالی برمی‌گردد؛ اظهار می‌شود. کمتر رخ می‌دهد که کسی ساحت زور و زر و تزویر را که بر جامعه آنان حکم می‌رانند، بیالاید. بنابراین خردورزان هنرور، سامانه اجتماعی و گاه نظام هستی را دارای نظم احسن ندیده‌اند. پاره‌ای از خردمندان از دریچه حکمت و فلسفه به موضوع نگریسته‌اند و برخی هم از دیدگاه دین و عرفان. دریغاً که کمتر رخ داده است تا به ناآگاهی‌های توده‌ها و کژتابی کشورسالاران پرداخته گردد و به گونه‌ای استوار پای دولتمردان و دارندگان زور و زر و تزویر به میان آید. هنرمندی سامانه هستی را با آیین دریا می‌شمارد و دیگری بر این کژتابی، قانون گردباد نام می‌دهد. نگارنده این گفتار می‌کوشد تا به روش (توصیفی - تحلیلی) به بررسی برخی از دلخوری‌های فرهیختگان هنرور پردازد و بر خاستگاه‌های آنان انگشت بنهد.

کلیدواژگان: خرده‌گیری و فرافکنی، نظام احسن، دیدگاه زروانی، کژتابی‌های اجتماعی.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد انار، دانشگاه آزاد اسلامی، انار، ایران.



مقدمه

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
(حافظ، ۱۳۵۹: ۵۲۶)

گاه می‌شنویم و یا در جایی می‌خوانیم که فلان دانشور یا هنرمند در اوج تنگدستی و محرومیت زیسته و جهان را با چشمی گریان و دلی بریان بدرود گفته است. یا آنکه دانشمندی به جرم گفتن یا نوشتن حقیقتی چون گرد بودن زمین و یا چرخیدن و جاذبه داشتن آن، به نوشیدن شوکران و توبه از باور علمی خود مجبور گردیده است. چه بسا زبان‌ها که به جهت سیاسی از قفا بیرون کشیده شده و لب‌ها و دهان‌ها دوخته گردیده است تا چشم‌ها و گوش‌ها و دهان‌ها بسته شود.

گروهی با فرافکنی و دادن نشانی نادرست، نارسایی‌ها را به سپهر کژمدار و روزگار غدار نسبت داده و ناله سر می‌دهند که چرخ و فلک چه برسر مردمان می‌آورد. گریبان سپهر بری از دانش را می‌گیرند و کاسه و کوزه‌ها را بر سر آن می‌شکنند. این دیدگاهی است که ریشه در فرهنگ و آیین مهر و خدای زمان، جناب زروان دارد. دریغا! که آن گریخته از ستم محمود غزنوی و در غار دره یمگان پناه گرفته با آنکه در چکامه‌ای بسیار متین و استوار می‌سراید:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره سری را
درخت تو گربار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را
ناصرخسرو هنگامی که از دست مردم غوغا و عملة حکومت غزنوی به تنگ می‌آید دهان می‌گشاید و فرافکنی می‌کند که:

گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
و گروهی دیگر از دین محوران که در جاده شریعت و عرفان گام برمی‌دارند یقه تقدیر و قضا، بخت و قسمت ازلی را گرفته و به ساحت مقدس خداوند مهربان گله آغاز می‌کنند در حالی که بارها در کتاب الله خوانده‌اند که حق تعالی مهربان‌تر از پدر و مادر و «احسن الخالقین» است و آفرینش جهان بر پایه حکمت او شکل گرفته است و به گفته حافظ:

هرچه هست از قامت ناسازی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
برخی از این اهل شریعت و طریقت چون عطار نیشابوری و نظامی گنجوی رندانه اعتراض خود را از زبان دیگران بیان می‌کنند تا خود متحمل بار تکفیر این و آن نگردند. برای مثال

نظامی از زبان پیر زنی ستمدیده دامن سلطان سنجر را می‌گیرد و دادخواهی می‌کند و عطار از زبان مجذوبان و آشفته‌نامان به خرده‌گیری از خداوند می‌پردازد. کم هستند افرادی چون سیف‌الدین فرغانی، عبید زاکانی و حافظ به گونه‌ای صریح و بی‌پروا به نقد و نفرین ستم‌پیشگان زور و زر و تزویر مدار پرداخته باشند. خیام زیرکانه دامن دارنده چرخ و جهان را می‌گیرد و سعدی واعظانه به پند و اندرز حکومت‌مردان می‌پردازد تا دست از ستمگری و بیدادمداری بردارند و عظاملک جوینی پیش از عبید زاکانی مذهب منسوخ و مختار را در دو صفحه از تاریخ جهانگشا رقم می‌زند تا خواننده فضای زمان و مکان روزگار او را به خوبی دریابد.

پیشینه تحقیق

پیش از این کتاب یا مقاله‌ای مستقل با عنوان خرده‌گیری فرهیختگان بر سامانه و نظام هستی به روایت ادبیات فارسی نگارش نیافته است ولی مقالاتی که اشاره به برخی مطالب، خرده‌گیری فرهیختگان را در برداشته باشد و نظام هستی را زیر سوال نبرد کم نیست برای نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

مقاله «قصه آشفته‌نامان آثار عطار» از محمود فتوحی رود معجنی در مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عطار نیشابوری با عنوان «سایه در خورشید» (۱۳۷۴) جلد دوم انتشار یافته است. مقاله «مجدوبان و رندان دیوانه‌نما در سه مثنوی عطار» از حسین رزمجو که در مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عطار نیشابوری با عنوان سایه در خورشید (۱۳۷۴) جلد دوم انتشار یافته است.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله از نوع (توصیفی - تحلیلی) است که زیر مجموعه روش کتابخانه-ای به شمار می‌رود. یعنی با مطالعه متون ادبی و یادداشت نمودن مطالب مورد نظر و جمع‌بندی آن مطالب، حاصل می‌گردد. البته در این گفتار کوشیده می‌شود تا مطالب از بزرگان ادب فارسی نقل گردد.

مبانی تحقیق

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا
(ناصر خسرو، ۱۳۶۵: ۱۱)

خرده‌گیری و فرافکنی

اصطلاح خرده‌گیری در فرهنگ معین برابر با «اعتراض» آمده است (ر.ک: معین، ج ۱، ۱۳۸۷: ۲۵۳۶) و در اصل انگشت بر سخن کسی نهادن برای ایرادگیری و اعتراض را گویند. پیداست که ارزش خرده‌گیری و انتقاد به دانش و خرد اعتراض‌کننده وابسته خواهد بود. اما فرافکنی رد گم کردن و نشانی نادرست دادن از سر دانایی را گویند و به گونه‌ای گریختن از حقیقت و پنهان کردن آن است که همواره با خرده‌گیری فرهیختگان همراه بوده است. چنانکه در این مقاله همه مطالب به سپهر و تقدیر نسبت داده می‌شود.

نظام احسن یا سامانه برتری

به سامانه و ساختاری گفته می‌شود که در آن هیچگونه کاستی و ناروایی راه ندارد. چنانکه قرآن کریم درباره نظم و آفرینش جهان هستی می‌فرماید:

«آیا با خویشتن نیندیشیده‌اند که خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه را که در میان آن دو است جز راستین و با سرآمدی متین نیافریده است» (سوره روم، آیه ۸).

در جای دیگر خداوند، خود را در آفرینش آدم (ع) «احسن‌الخالقین» لقب می‌دهد (ر.ک: سوره صافات، آیه ۱۲۵) و در جای دیگر نیز می‌فرماید: «ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریده‌ایم» (سوره تین، آیه ۴).

پس می‌توان برای جهان هستی و هر سامانه و نظام انسانی هم در صورتی که در آن کاستی راه نیافته باشد اصطلاح «نظام احسن» را به کار برد.

دیدگاه زروانی

زروان که از آن با عنوان «خدای زمان» یاد می‌شود اسطوره‌ای از نخستین اسطوره‌های ایرانی است و به آن چهار اصل «پیدایش زمان، مکان، جو و حرکت» را نسبت داده‌اند (ر.ک: رضی، ۱۳۹۲: ۱). پیداست که آیین زروانی که به آن دین روشنی هم گفته‌اند بازمانده «کیش مهر» است. زیرا زمان محصول گردش خورشید می‌باشد. کیش مهر نخستین دین رسمی آری‌ها در روزگار مادی‌ها بوده که به واسطه مغان تبلیغ می‌گردیده است (ر.ک: رضی، ۱۳۸۱: ۳ و ۷ و ۸).

آنچه را که در فرهنگ ما به «دهر، سپهر، چرخ» نسبت می‌دهند حاصل و بازمانده فرهنگ کیش مهر و زروان تواند بود.

کژتابی‌های اجتماعی

کژتابی‌های اجتماعی در اثر ناآگاهی توده‌های مردمی نسبت به حقوق اجتماعی آنان سربرمی‌آورد و به‌جز ناآگاهی توده‌ها، افزون‌خواهی و بیدادگری صاحبان زور و زر و تزویر و پیوند آنان با یکدیگر آتش کژتابی‌های اجتماعی را برمی‌افروزد.

در چنین جامعه‌ای فرهیختگان که انگشت شمار هستند دردمند می‌گردند زیرا دانش و خرد راستین به همان اندازه که گوارا خواهد بود با خود درد آگاهی و دانایی را همراه دارد. بنابراین فریاد برمی‌آورند و از ستمی که بر او و جامعه می‌رود می‌نالند و درمی‌یابند که دریا خار و خس را بر سر می‌نهد و مروارید و جواهرات را زیر پا می‌گذارد همان گونه که گرد باد خاشاک را بر می‌افرازد. آنگاه فریاد برمی‌آورند که:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
(حافظ، ۱۳۵۸: ۵۲۶)

بحث

قانون گرد باد بود روزگار ما جز خار و خس زمانه به بالا نمی‌برد
(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۵۲)

در این بخش که تنه و اصل گفتار را دربر می‌گیرد، نگارنده برای آنکه مطالب در هم نیامیزد، می‌کوشد تا برابر با تعاریف و مبانی تحقیق به تفکیک سخن خود را در چند لایه ارائه نماید:

آزردگی و دل‌تنگی خردمندان بدون فرافکنی

پیدااست که دانش، دانایی و آگاهی می‌آورد و به اندازه‌ای که بر خرد و آگاهی دانشمند می‌افزاید مسوولیت‌پذیری و آزردگی از ناملایمات روزگار را نیز بالا می‌برد. بنابراین دانشوران زبان به خرده‌گیری دراز می‌کنند و از ناسازگاری‌ها به گونه‌های متفاوت گله می‌آغازند. ادبیات فارسی از بامداد پیدایش فارسی دری با دردمندی‌های دانشیان و هنریان همراه است چنانکه شهید بلخی، محترمانه و بدون فرافکنی و اتهام زدن به زمین و زمان می‌سراید:

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یک جای نشکفند به هم
هر که را دانش است خواسته نه و آنکه را خواسته است دانش کم
(صفا، ج ۱، ۱۳۳۹: ۱۶)

پیدااست که سراینده حکیم و خردورز در این تمثیل خواسته است نابرابری دانش را با زور و

زر و تزویر بنمایاند و درد دل خود را بدون آنکه به گوشه قبای کسی برخورد، بیان کند. حکیم فردوسی طوسی، بزرگ مرد زبان و ادب فارسی که نزدیک به ۳۵ سال برای زنده کردن فرهنگ و تاریخ نیاکان خود رنج برده، آب و ملک خود را فروخته و بر سر آن نهاده تا آبروی ایرانیان را بیفزاید. از تهیدستی محترمانه و بدون فرافکنی شکایت می‌کند و دل‌های پاک را به درد می‌آورد که:

هوا پر خروش و زمین پر ز جوش خنک آنکه دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و جام و نیید سر گوسفندی تواند بریید
مرا نیست، فرخ مرا ورا که هست ببخشای بر مردم تنگ‌دست
(فردوسی، دفتر ۵، ۱۳۸۶: ۲۹۱)

خاقانی شروانی نیز در جایی، سخن شهید بلخی را به گونه ای دیگر بیان می‌کند:

دولت اندر هنر بسی جستم هر دو در یک مکان نمی یابم
گویا آب و آتشند این دو که به هم صلحشان نمی یابم
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۸۰)

البته خاقانی چون مرد سیاست نیز بوده و زندان نظام را دیده و زهر آن را چشیده همواره گریبان گردون را می‌گیرد که در جای دیگر به آن خواهم پرداخت. اثیرالدین اومانی، سراینده نیمه اول سده هفتم که سری پر شور در اعتراض دارد در یک جا بدون فرافکنی از تنگدستی و تنگ‌روزی بودن خود چنین می‌آورد:

جهان فضل‌م اگر نیست خانه ام شاید از آن که نیست جهان را بجز جهان خانه
ز بی وثاقتی و بی خانگی همی باشم گهی به مسجد و گاهی به میهمان خانه
(صفا، ج ۳، ۱۳۵۱: ۳۹۶)

شیخ‌الاسلام سعدی شیرازی نیز گهگاه بدون آنکه گریبان چرخ و فلک یا کسی را بگیرد و پای بیدادگر را به میان آورد در کالبد تمثیل و گاه هم به گونه‌ای عریان نامرادی اهل دانش و هنر را به رشته تحریر می‌کشد و می‌سراید که: خردمندی را که در زمره اجلاف سخن بندد شگفت مدار که آواز بریط با غلبه دهل بر نیاید و بوی عبیر از گند سیر فروماند.

بلند آواز نادان گردن افراخت که دانا را به بی شرمی بینداخت
(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۷۹)

اگر روزی به دانش در فروزی ز نادان تنگ‌روزی تر نبودی

به نادانان چنان روزی رساند که دانایاندر آن عاجز بماند
(همان: ۸۴ و ۸۳)

افتادست در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار
(همان: ۸۴)

۲۵۵

فرافکنی در چارچوب فرهنگ زروانی

همانگونه که پیش‌تر گفته شد فرافکنی در حقیقت با عدم آگاهی و دانش بسنده یا رد گم کردن و نشانی نادرست دادن از سر آگاهی همراه است. بنابراین آنچه دانشمند و خردورز را بر فرافکنی وا می‌دارد همیشه از سر ناآگاهی نیست بلکه برای آنکه فرهیخته از اینگ کفر یا شورش مردم عوام بگریزد، همه مشکلات خود و جامعه را به گردش چرخ و فلک، قضا و قدر، بخت و قسمت نسبت می‌دهد. خردمند در حالی که گرفتار جامعه ناآگاه و حکومت مردان مستبد و عملاً ظلم است که نه از رای مردم آگاه بلکه از زور و زر نشات گرفته است چنان که دقیقی می‌گوید:

به دو چیز گیرند مملکت را یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشته دگر آهن آبداده یمانی
(صفا، ج ۱، ۱۳۳۹: ۴۳)

به فرافکنی می‌پردازد.

آنچه که به سپهر، چرخ و فلک، زمان و زمانه، جهان، دهر، روزگار، بخت و قسمت بازمی‌گردد، همگی از کیش مهر و دیدگاه زروانی سرچشمه می‌گیرد. دینی که آیین آن بر چهار اصل: زمان، مکان، جو و حرکت نهاده اند لذا زروان را خداوند چهار پیکر و همچنین خداوند زمان هم گفته‌اند (ر.ک: رضی، ۱۳۹۲: ۳ و ۷ و ۸).

تازیان و برخی از پژوهندگان ایرانی نیز از آیین زروانی با عنوان «دهری گری» یاد می‌کنند. بقایای کیش مهر هنوز هم در فرهنگ آریایی‌ها آشکار است که برترین نماد آن «یلدا» و یا شب تولد مهر و نور هست.

بزرگ سرایندهٔ ادب فارسی، حکیم فردوسی در چارچوب فرهنگ زروانی، ناگزیری مردم و گرفتار گردش سپهر بودن ما را چنین بیان می‌کند:

دروگر زمان است و ما چون گیا همانش نییره همانش نیا

به پیر و جوان یک به یک ننگرد شکاری که پیش آیدش بشکرد
جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نزارد
(فردوسی، دفتر اول، ۱۳۸۶: ۳۵۳، ۳۵۲)

منوچهری دامغانی نیز راه و رسم جهان را می‌آزماید و از آن با عنوان فریبکار و دیوانه و ...
یاد می‌کند و بی‌بهرگی فرهیختگان و رونق بازار بی‌خردان «غبی»ها را چنین بیان می‌کند:

جهانا چه بد مهر و بد خو جهانی چو آشفته بازار بازارگانی
به هر کار کردم تو را آزمایش سراسر فریبی، سراسر زیانی
غبی‌تر کس آن کش غنی‌تر کنی تو فروتر کس، آن کش تو برتر نشانی
یکی را ز بن بیستگانی نبخشی یکی را دوباره دهی بیستگانی
بود فعل دیوانگان این سراسر بعمدا تو دیوانه‌ای یانندانی
(منوچهری، ۱۳۵۶: ۱۱۷ و ۱۱۶)

انوری نیز با فلک به صحبت می‌نشیند و گفتمانی نغز و پر مغز در میان این دو، رخ می‌دهد
که به نقل دو بیت آن بسنده می‌کنم:

با فلک دوش به خلوت گله‌ای می‌کردم که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست
این همه جور تو با فاضل و دانا ز چه خاست وین همه لطف تو با بی هنر و نادان چیست
(انوری، ۲۵۳۶: ۳۵۷)

خاقانی که خود دولتمردی سیاستمدار است و سال‌ها در زندان شاهان روزگار سپری کرده،
چم و خم سیاست را خوب می‌شناخته باز هم فرافکنی کرده به جای آنکه گریبان پادشاه زمان
خود را بگیرد و از او دادخواهی کند همه خسارت و تغابن خود را به گردن قضا و قدر و بخت
بد می‌اندازد که:

قلم بخت من شکسته سر است موی در سر ز طالع هنر است
جاهل آسوده فاضل اندر رنج فضل مجهول و جهل معتبر است
همه جور زمانه بر فضلاست بوالفضول از جفاش زان ستر است
سفله مستغنی و سخی محتاج این تغابن ز بخشش قدر است
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۶۷ و ۶۲)

سرانجام این بخش آنکه عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا سه بیت بسیار نغز ابن رومی شاعر خوش فکر عرب دربارهٔ اوضاع جامعه خود را می‌آورد که در قالب تمثیل و جان کلام است اما فرافکنانه‌ای دهری:

۲۵۷

رایت الدهر یرفع کُلَّ وَغَدٍ وَيَخْفِضُ كُلَّ ذِي شَيْمٍ شَرِيفَةٍ
كَمَثَلِ الْبَحْرِ يُغْرِقُ كُلَّ دُرٍّ وَلَا يَنْفَعُكَ تَطَغَوْا فِيهِ جِيفَةٌ
وَكَالْمِيزَانَ يَخْفِضُ كُلَّ وَافٍ وَيَرْفَعُ كُلَّ ذِي زَنْهٍ خَفِيفَةٍ

(جوینی، ۱۳۲۹: ۳۵۲)

۱. روزگار را چنان دیدم که هر پست و فرومایه‌ای را بر می‌کشد و هر صاحب خصلت‌های نیک را پست می‌کند.

۲. همانند دریا که مروارید را غرق می‌کند، اما پیوسته لاشه را بالا می‌آورد.

۳. و مانند ترازو که هر سنگینی را پایین می‌برد و هر چیز سبک را بالا می‌آورد (ر.ک: جوینی، جلد ۱، ۱۳۹۲: ۵).

فرافکنی بر پایهٔ شریعت

اهالی شریعت و تدین اسلامی هر گاه به مشکلی بر می‌خورند که با زاری به درگاه الهی حل نمی‌شود آن را بر گردن قضا و قدر، قسمت ازلی، سرنوشت و بخت بد می‌اندازند در حالی که قضا و قدر و قسمت ازلی اگر درست بنگریم وابسته به خداوند هستی است. البته بنا بر تعاریفی که متکلمین اسلامی ارائه کرده‌اند و قضا را خواست و حکم خداوندی در حال اجرا می‌دانند و ناگزیر، ولی قدر را مشیت یا خواست خداوند می‌دانند که هنوز به اجرا درنیامده است و برخلاف قضا، دگرگون‌پذیر می‌باشد، چنانکه سعدی و حافظ هر دو بر این باورند. برای مثال سعدی می‌فرماید:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه به شکر یا به شکایت برآید از دهنی

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۸۲)

و حافظ رقم می‌زند که:

مرا مهر سیه چشمان زدل بیرون نخواهد شد قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد

(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۲۲)

ما دانش زمین‌شناسی نداریم بر روی گسل خانه می‌سازیم یا آنکه آب‌های زیرزمینی را که حایل زمینیان است تخلیه می‌کنیم و آنگاه زلزله را به گردن قضا و قدر الهی یا آسمانی می‌اندازیم. کی خداوند کشتار بیگناهان را روا می‌دارد؟ چنین است در مورد بلاهای طبیعی همچون سیل و آتش سوزی که همگی در اثر نبودن زیر ساخت‌های مناسب و سازه‌های شهری نادرست پیش می‌آید. حق تعالی مهربانترین است و این حوالت‌های نادرست از ذات پاک ایشان مبراست.

حکیم عمر خیام نیشابوری این امور را به گرداننده فلک نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

در گوش دلم گفتم فلک پنهانی حکمی که قضا بود ز من می‌دانی
در گردش خود اگر مرا دست بُدی خود را برهاندمی ز سر گردانی
(خیام، ۱۳۴۲: ۷۸)

در جای دیگر نیز مانند ناصر خسرو چرخ را از دخالت در شادی و غم ما معزول می‌داند بلکه آن را وابسته به قضا و قدر می‌شمارد (ر.ک: همان، ۷۸).

ناصر خسرو اندیشه‌ای تازه درباره قضا و قدر دارد او قضا را برابر با خرد و قدر را برابر با سخن می‌انگارد که:

هرکس همی حذر ز قضا و قدر کند وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن یاد است این سخن ز یکی نامور مرا
(ناصرخسرو، ۱۳۶۵: ۱۳)

حضرت سعدی شیرین سخن قضا و قسمت ازلی را پایگاه و منبع همه کوشش‌ها و امور ما می‌داند و بکلی اراده را از ما سلب می‌کند. او در حقیقت اختیار را از انسان سلب کرده و انسان را همواره طلب کار از نظام آفرینش می‌نماید.

پیدا بود که بنده به کوشش کجا رسد بالای هر سری قلمی رفته از قضا
تا روز اولت چه نبشتند بر جبین زیرا که در ازل شعرا اند و اشقیا
(سعدی، بی تا: ۴۳۱)

سعدی همه این امور را هم به پای حق تعالی می‌نویسد و راه گریز برای طلبکار شدن مردم را ارائه می‌کند و می‌سراید:

بیچاره آدمی چه تواند به سعی و رنج چون هر چه بود قضا، کردگار کرد
او پادشاه و بنده نیک و بد آفرید بدبخت و نیک‌بخت و گرامی و خوار کرد

(همان: ۴۳۹)

مولانا جلال‌الدین در مثنوی زاویه دیدی مشترک با سعدی در قضا و قدر دارد و می‌سراید:
از قضا سرکه انگبین صفرا نمود روغن بادام خشکی می‌فزود
گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر
(مولانا، دفتر اول، ۱۳۶۳: ۵)

اما حافظ رند آزاده با آنکه ادعا می‌کند که اگر چرخ بر مرادش نگردد آن را بر هم خواهم زد و هرگز زبونی از چرخ و فلک را پذیرا نمی‌شود ولی بارها خود را تسلیم قضا و قدر می‌داند و ناامیدانه می‌سراید:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
(حافظ، ۱۳۵۹: ۷۴)

با این حال در جایی دیگر مستانه و بی‌پروا می‌خواهد که پرده از قضای الهی بردارد و می‌سراید:

سرّ قضا که در تُتق غیب منزوی است مستانه‌اش نقاب ز رخسار بر کشیم
(حافظ، ۱۳۵۹؛ ۷۳۶)

اعتراض به نظام هستی و خداوند

پاره‌ای از فرهیختگان اعتراض به نظام هستی دارند و آن را غیر احسن می‌بینند. در حالی که از دیدگاه شریعت اسلام ذات خداوند در عین کمال بوده و از نقص به دور است و آفرینش ناقص از ذات او به دور می‌باشد و قرآن کریم به این مسأله تأکید دارد. برای نمونه در سوره روم می‌خوانیم: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ...»

«آیا با خویش نیندیشیده‌اند که خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه که در میان آن دو است جز راستین و با سرآمدی معین نیافریده است؟» (سوره روم، آیه ۸).

قرآن کریم در جای دیگر خداوند را بهترین آفریننده می‌نامد و می‌آورد که: «فتبارک الله احسن الخالقین» (سوره مومنون، آیه ۴) «پس بزرگوار است خداوند که نیکوترین آفریدگاران است» (همان).

و در سوره صفات، آیه ۱۲۵ می‌فرماید: «آیا بت را به پرستش می‌خوانید و بهترین آفریدگاران را وامی‌نهدید؟» (همان).

پس از دیدگاه قران و اسلام جهان هستی دارای نظم احسن است زیرا خالق آن برترین آفرینندگان و بی‌نقص است. در این بخش به چند نمونه از دیدگاه اهل شریعت و طریقت درباره آفرینش جهان اشاره می‌گردد:

حکیم سنایی غزنوی در حدیقه‌الحقیقه درباره خداوند و نظام آفرینش، حق تعالی را بری از نقص و عیب می‌شمارد و می‌فرماید:

آن زمان کایزد آفرید این طاق هیچ بد نافرید علی الاطلاق
آن که آرد جهان به گن فیکون چون کند بد به خلق عالم چون؟
(سنایی، ۱۳۵۹: ۸۶)

و در جای دیگر همین مطلب را به گونه‌ای گسترده‌تر توضیح می‌دهد که:

بد از او در وجود خود ناید به خدایی بد از کجا شاید؟
زشت و نیکو به نزد اهل خرد هر دو نیک است ازو نیاید بد
سوی تو نام زشت و نام نکوست ورنه محض عطاست هر چه ازوست
(همان: ۸۶ و ۸۳)

سعدی برای آنکه دهان خرده‌گیران را ببندد و مومنین را راضی به رضا نماید نظام هستی را بر مدار عدل می‌بیند و اجازه نمی‌دهد که کس انگشت بر آن بگذارد و خرده‌گیری نماید.

یکی را به سر برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
نه مستغنی از طاعتش پشت کس نه بر حرف او جای انگشت کس
کلاه سعادت یکی بر سرش گلیم شقاوت یکی در برش
(سعدی، ۱۳۵۹: ۳۴)

اما همین سعدی هم که آتشی تند در دفاع از نظام کارگاه هستی دارد نیز گهگاه بدون آنکه به طور مستقیم پای کسی را به میان کشد در کالبد تمثیل و گاه به گونه‌ای عریان نامرادی دانشیان و هنروران را به نظم می‌آورد و انگار آش چنان شور شده که آشپز هم صدایش درآمده است که:

اگر روزی به دانش درفزودی ز نادان تنگ‌روزی‌تر نبودی
به نادانان چنان روزی رساند که دانا اندر آن حیران بماند
(سعدی، ۱۳۸۶: ۸۴ و ۸۳)

اوفتاده است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار

(همان: ۸۴)

شیخ محمود شبستری شارح الفاظ متصوِّفه که عارفی طریقتی است نیز در گلشن راز خود، جهان را چنان می‌بیند که حتی یک ذره آن را نمی‌شود جابجا کرد و گرنه نظام دقیق آن بر هم می‌خورد:

اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سرپای
(شبستری، ۱۳۳۷: ۳۱)

جهان چون خطّ و خال و زلف و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
(شبستری، ۱۳۸۹: ۱۱۴)

اما برخی از حکما و عرفا، جهان را دارای نظم احسن ندیده و بر آن زبان اعتراض گشوده‌اند و آرزوی دست پیدا کردن به گردون و جهان را دارند تا بتوانند آن را اصلاح کنند.

بابا طاهر عریان زبان اعتراض بر آسمان می‌گشاید و از بی عدالتی آن شکوه می‌کند که:
اگر دستم رسد بر چرخ گردون از او پرسم که این چون است و آن چون؟
یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت یکی را قرص جو آلوده در خون
(شبستری، ۱۳۵۴: ۱۳۶)

خیام نیشابوری بزرگترین منتقد نظام هستی است و دارنده جهان را زیر سوال می‌برد که:
دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست؟
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود ورنیک نیامد این صور، عیب که راست؟
(خیام، ۱۳۴۲: ۷۵)

و در جای دیگر حرف و اعتراض بابا طاهر را تکرار می‌کند. او می‌خواهد جهانی بسازد که به کام آزادگان باشد.

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان
از نو فلک دگر چنان ساختمی کآزاده به کام دل رسیدی آسان
(همان: ۷۵)

خیام درباره آفرینش انسان از آن با عنوان جام جهان‌نما یاد می‌کند که عقل بر آن بوسه می‌دهد اما کوزه‌گر و هر که سازنده آن است، این جام عزیز را بر زمین می‌زند و نابود می‌کند.

عطار نیشابوری عارف وارسته و رند بارها بر کارگاه هستی و نظام آن از زبان دیوانه نمایان و مجذوبان زبان دراز می‌کند و سخن خود را در دهان فرزنانگان دیوانه‌نما می‌گذارد تا درد دل خود را بیان کند چون می‌داند که:

هرچه از دیوانه آید در وجود عفو فرمایند از دیوان جود
(عطار، ۱۳۶۴: ۲۱۶)

هنگامی که در مصر قحطی می‌افتد و مردم فوج فوج از گرسنگی می‌میرند این عارف فرزانه دلش به درد می‌آید و سخن در زبان شوریده‌ای چون خود می‌گذارد و می‌سراید:

گفت ای دارنده دنیا و دین چون نداری رزق کمتر آفرین
(عطار، ۱۳۴۷: ۱۸۵)

وقتی گرسنه زنده پوشی غلامان عمید خراسان را در جامه‌های زربفت و پرزرق و برق می‌بیند که در شهر می‌خرامند از کسی می‌پرسد اینان کیانند؟ پاسخ می‌شنود بندگان درگاه عمید خراسان هستند آشفته‌وار رو به سوی آسمان می‌کند و با عصبانیت می‌گوید:

گفت ای دارنده عرش مجید بنده پروردن بیاموز از عمید
(همان، ۱۸۳)

و در جای دیگر دیوانه‌ای از دیوانه دیگر می‌پرسد حق را می‌شناسی؟ رند دیوانه‌نما پاسخ می‌دهد:

گفت چون شناسمش صد باره من زانک ازو گشتم چنین آواره من
(همان، ۲۵۲ و ۲۵۱)

سخن عطار صریح و بدون لاپوشانی است زیرا دارنده دنیا و دین، دارنده عرش مجید و حق را شناختن به گونه‌ای مستقیم به ساحت کبریایی خداوند بازمی‌گردد.

حافظ چون از زبان خود سخن می‌گوید سخنش ملایم و سخته است. او هم اعتراض دارد اما زیرکانه مطرح و خرده‌گیری می‌کند که:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر
(حافظ، ۱۳۵۹: ۵۰۲)

و در جایی دیگر می‌خواهد گریبان فلک را بگیرد و سامانه آن را در هم بریزد و طرحی نو دراندازد:

بیا تا گل برفاشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
(همان، ۷۲۴)

هم در جای دیگری می‌سراید:

ارغنون ساز فلک رهن اهل هنر است چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم
(همان، ۷۳۸)

اگر به آغاز گر شعر فارسی دری باز گردیم دانسته می‌شود که این خط از نخست تا به امروز در ادب فارسی رهرو دارد. آنجا که رودکی پدر شعر فارسی فرمود:

این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او به جایگاه بد است شادی او به جای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموار است
(رودکی، ۱۳۴۵: ۵)

خرده‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی

صریح و بی‌پروا ترین اعتراض‌ها آن‌هایی هستند که بدون فرافکنی و لاپوشانی انجام گرفته‌اند. با آنکه اهل خرد و دانش درد آشنا و آگاه به اوضاع اجتماعی هستند پیوسته از بیان بی‌پرده علت‌ها که همان نظام‌های اجتماعی نامردمی است باز مانده‌اند. کمتر دیده می‌شود افرادی چون سیف‌الدین فرغانی، عطاملک جوینی، حافظ و عبید زاکانی به گونه‌ای مستقیم به بیداد بیدادگران بپردازند و کوس رسوایی آنان را بکوبند.

نظامی گنج‌های حکایتی را با عنوان داستان انوشیروان با وزیر در مخزن‌الاسرار می‌سراید درباره دو پرنده که خطبه‌ای بهر زناشوهری دارند و پدر دختر به عنوان شیربهای دخترش دهی ویران را طلب می‌کند، پرنده صاحب داماد به او می‌گوید اگر پادشاه و روزگار همین باشد که انوشیروان است من صد ده ویران را به تو شیربها خواهم داد که باعث عبرت و آگاهی انوشیروان می‌شوند (نظامی، ۱۳۶۸: ۳۰۵ و ۳۰۱).

و یا در جایی دیگر از همین مخزن‌الاسرار داستانی از ستمی که در دوره سلطان سنجر بر پیرزنی رفته است و می‌سراید و باعث بیداری سنجر می‌شود. لحن سخن بی‌پروا می‌باشد ولی افسوس که چوب به مرده زدن است برای عبرت زندگان. زیرا او در زمان سنجر نمی‌زیسته:

پیرزنی را ستمی درگرفت دست زد و دامن سنجر گرفت

کای ملک آزم تو کم دیده‌ام وز تو همه ساله ستم دیده‌ام
(همان: ۳۱۹ و ۳۱۶)

اما سیف‌الدین فرغانی به طور مستقیم گریبان ظالمان زنده را می‌گیرد و با واژگانی تیز و درشت بر مغولان مردمخوار می‌تازد که:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد
ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز این تیزی سنان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت این عوعوی سگان شما نیز بگذرد
بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۱۸ و ۲۱۷)

عظاملک جوینی با آنکه خود والی بغداد از طرف خانان مغول می‌باشد حمله‌ای بسیار شدید و دردناک در تاریخ جهانگشا به آن طایفه خونخوار ویرانگر مردمکش دارد و روزگار و حکومت مغولان را چنین معرفی می‌نماید: «کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تحرمز و نیمت را صرامت و شهامت نام کنند. هر یک از ابناء السوق در زی اهل فوق، امیر گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزوری وزیری و هر مدبری دبیری و هر مستدفئی مستوفئی، هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر خری مدیری و هر شاگرد پایگاهی خداوند حرمت و جاهی و هر فراشی صاحب دور باشی و هر جافی‌ای کافی‌ای و هر خسی کسی و هر غادری قادری و هر دستاربندی بزرگوار دانشمندی و هر جمالی از کثرت مال با جمالی و هر حمالی از مساعدت اقبال با فسحت و حالی

آزاده‌دلان گوش به مالش دادند وز حسرت و غم سینه به نالش دادند
پشت هنر آن روز شکسته است درست کین بی‌خردان پشت به بالش دادند
(جوینی، ج ۱، ۱۳۲۹: ۴ و ۵)

عظاملک جوینی سپس می‌افزاید که:

«در چنین زمانی که قحط سال مروت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اختیار ممتحن و خوار و اشرار ممکن و در کار، کریم فاضل بافته‌دام محنت ولئیم جاهل یافته‌کام نعمت، هر آزادی بی زادی و هر رادی مردودی و هر نسیبی بی‌نصیبی و هر حسیبی نه در حسابی و هر داهی ای قرین داهیه ای و هر محدثی رهین حادثه‌ای و هر عاقلی اسیر عاقله‌ای و

هر کامله مبتلی به نازله‌ای و هر عزیزی تابع هر ذیلی به اضطرار و هر با تمیزی در دست هر فرو مایه‌ای گرفتار» (همان: ۵).

و چنین بوده که عبید زاکانی شاعر طنزپرداز دوران در قالب هنری و طنز و هجو در همین روزگار مغولان و حکومت‌های آنان می‌نویسد:

«حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستاند و زاهدی که سخن به ریا نگوید و حاجبی که با دیانت باشد در این روزگار نطلبید» (زاکانی، ۱۳۳۲: ۵۵).

عبید اوضاع روزگار ایرانیان را در زمان حکومت‌های بیدادگر مغولان، بی پروا و بی باکانه چنین می‌نگارد: «شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که چون است که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می‌کردند و اکنون نمی‌کنند. گفت مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان به یاد می‌آید و نه از پیغمبر» (همان، ۱۳۳۲: ۱۱۰).

عبید زاکانی درباره اوضاع دانش‌اندوزی روزگار ستمشاهی قوم خونخوار مغول چنین می‌نگارد: «لولیئی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطالت به سر می‌بری چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز، سگ زچنبر جهانیدن و رسن بازی تعلیم کن تا از عمر خود برخوردار شوی، اگر از من نمی‌شنوی به خدا تورا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد» (همان، ۱۳۳۲: ۸۵).

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی
(همان، ۱۳۳۲: ۵)

برای خاتمه این مقاله ختام‌المسک آن باز هم تقاً لی به دیوان رند و آزاده ایرانی، حافظ شیرازی می‌زنیم که:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند
می‌ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۹۰)

نتیجه‌گیری

ای چرخ زگردش تو خرسند نیم آزادم کن که لایق بند نیم

گر میل تو با بی خرد و نااهل است من نیز چنان اهل و خردمندیم
(اومانی، ۱۳۶۷: ۲۶۳)

بهره و نتیجه‌ای که از این گفتار به دست می‌آید را می‌شود چنین طبقه‌بندی کرد:

۱. کیش مهر و خداوندگار روشنی هنوز بخشی از فرهنگ و جهان بینی مردم ما را تشکیل می‌دهد که برای هر مسأله ای پای چرخ و فلک را به میدان می‌کشند به قول حکیم قبادیانی هنوز درخت آنان بار دانش نگرفته است.

۲. حکیمان و فرهیختگان جامعه ما با آنکه از دانش و خرد کافی برای حل مشکلات برخوردار بوده‌اند اما همیشه زیر سلطه زر و زور و تزویر بوده ناگزیر از ترس تکفیر مردم غوغا و شمشیر حکومت‌های بیدادگر دهان بسته‌اند یا آنکه فرافکنی کرده همه مشکلات را به چرخ و فلک منتسب ساخته‌اند.

۳. دانشوران و هنریان در دستگاه‌ها و نظام هستی جایگاه مناسبی نداشته‌اند بنابراین پیوسته از موضوع دلنگ بوده‌اند. تا آنجا که گروهی از فرهیختگان، جهان را فاقد نظام احسن و سامانه‌ای با نقص می‌دانند.

۴. تا فرهنگ و آگاهی مردم در اندازه‌ای نباشد که به ماهیت و چون چرایی کژتابی‌های اجتماعی پی ببرند مشکلات و فرافکنی‌ها وجود خواهد داشت.

۵. دیگر آنکه هر جامعه‌ای از نظر علمی و بینش جهانی باید آن چنان توانمند گردد که مسوولیت مسائل اجتماعی خود را بپذیرد و به آن عمل کند نه آنکه گریبان سپهر و یا خداوند هستی را بگیرد که چرا چنین و چنان شد.

۶. سرانجام آنکه برخی از خردمندان هنرور خطر کرده و حرف دل مردم را بر زبان و قلم رانده و کژتابی‌های صاحبان زر و زور و تزویر را بر ملا ساخته‌اند ولی هم تعداد آنان کم بوده و هم مردم عامی توان دریافت پیام آنان را نداشته‌اند.

منابع

کتاب‌ها

قرآن مجید (۱۳۸۴) ترجمه سید علی موسوی گرمارودی، تهران: انتشارات قدیانی.

انوری ابیوردی (۲۵۳۵) دیوان، تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات پیروز.

جوینی، عطاملک (۱۳۲۹) تاریخ جهانگشا جوینی، تصحیح محمد قزوینی، جلد ۱، تهران: انتشارات بامداد.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۹) دیوان، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۵۷) دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.

خیام نیشابوری، عمر (۱۳۴۲) ترانه‌های خیام، به کوشش صادق هدایت، تهران: انتشارات امیرکبیر.

رضی، هاشم (۱۳۸۱) آیین مهر، تهران: انتشارات بهجت.

رضی، هاشم (۱۳۹۳) آیین زروان، تهران: انتشارات بهجت.

رودکی سمرقندی (۱۳۴۵) دیوان، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۵۹) بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸) گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.

سعدی، مصلح‌الدین (بی‌تا) کلیات، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات موسی علمی.

سنایی غزنوی، محدود (۱۳۵۹) حدیقه‌الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

شبستری، شیخ محمود (۱۳۳۷) شرح گلشن راز لاهیجی، تهران: کتابفروشی محمودی.

شبستری، شیخ محمود (۱۳۸۹) گلشن راز، صمد موحد، تهران: انتشارات طهوری.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۹) گنج سخن، جلد ۱ و ۳، تهران: انتشارات ابن سینا.

عبید زاکانی (۱۳۳۲) کلیات عبید زاکانی، با مقدمه عباس اقبال، تهران: انتشارات اقبال.

عطار نیشابوری (۱۳۶۴) مصیبت‌نامه، تصحیح نورانی وصال، تهران: کتاب فروشی زوار.

عطار نیشابوری (۱۳۴۷) منطق‌الطیر، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، تصحیح جلال خالقی، دفتر ۱ و ۵، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

فرغانی، سیف‌الدین (۱۳۶۴) دیوان، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: انتشارات فردوسی.

قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۶۵) *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

کلیم همدانی (۱۳۶۹) *دیوان*، تصحیح محمد قهرمان، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

معین، محمد (۱۳۸۷) *فرهنگ فارسی معین*، جلد ۱، تهران، نشر زرین.

منوچهری دامغانی (۱۳۵۶) *دیوان*، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوار.

مقالات

رزم جو، حسین. (۱۳۷۴). سایه در خورشید، مجذوبان و رندان دیوانه‌نما در سه مثنوی عطار.

کنگره جهانی بزرگداشت عطار نیشابوری.

رزمجو، محمود. (۱۳۷۴). قصه آشفته نامان آثار عطار. کنگره جهانی بزرگداشت عطار

نیشابوری.

Reference

Books

The Holy Quran (2005) Trans. Seyyed Ali Mousavi Garmaroodi, Second Edition, Tehran: Qadyani Publications.

Anvari Abivardi (2535) *Divan*, edited by Saeed Nafisi, Tehran: Pirooz Publications.

Jovini, Atamelak (1950) *History of Jahangisha Jovini*, edited by Mohammad Qazvini, Volume 1, Tehran: Bamdad Publications.

Hafez, Shamsuddin Mohammad (1980) *Divan*, by Parviz Natel Khanlari, Tehran: Iran Culture Foundation Publications.

Khaghani Shervani, Afzaluddin (1978) *Divan*, by Ziauddin Sajjadi, Tehran: Zavar Publications.

Khayyam Neyshabouri, Omar (1963) *Khayyam songs*, by Sadegh Hedayat, Tehran: Amirkabir Publications.

Razi, Hashem (2002) *Aeen Mehr*, Tehran: Behjat Publications.

Razi, Hashem (2014) *The Religion of Zarwan*, Tehran: Behjat Publications.

Rudaki Samarkandi (1966) *Divan*, edited by Khalil Khatib Rahbar, Tehran: Safi Alisha Press Company.

Saadi, Moslehuddin (1980) *Bustan*, edited by Gholam Hossein Yousefi, Tehran: Kharazmi Publications.

Saadi, Moslehuddin (1989) *Golestan*, edited by Gholam Hossein Yousefi, Tehran: Kharazmi Publications.

Saadi, Mosleh al-Din (No date) *Generalaties*, edited by Mohammad Ali Foroughi, Musa Elmi Publications.

Sanai Ghaznavi, Majdood (1980) *Hadigheh Al-Haqiqa*, edited by Modarres Razavi, Tehran: University of Tehran Press.

Shabestari, Sheikh Mahmoud (1958) *Description of Golshan Raz Lahiji*, Tehran: Mahmoudi Bookstore.

Shabestari, Sheikh Mahmoud (2010) *Golshane Raz*, Samad Movahed, Tehran: Tahoori Publications.

Safa, Zabihullah (1960) *Ganj Sokhan*, Volumes 1 and 3, Tehran: Ibn Sina Publications.

Obaid Zakani (1953) *Generalities of Obaid Zakani*, with an introduction by Abbas Iqbal, Tehran: Iqbal Publications.

Attar Neyshabouri (1985) *Misayatnameh*, edited by Nourani Vesal, Tehran: Zavar Bookstore.

Attar Neyshabouri (1968) *Manteq-al Teir*, edited by Mohammad Javad Mushkour, Tehran: Tehran Bookstore.

Ferdowsi, Abolghasem (2007) *Shahnameh*, edited by Jalal Khaleghi, Books 1 and 5, Tehran: Center of the Great Islamic Encyclopedia.

Ferghani, Seifuddin (1985) *Divan*, edited by Zabihullah Safa, Tehran: Ferdowsi Publications.

Ghobadiani, Nasser Khosrow (1986) *Divan*, edited by Mojtaba Minavi and Mehdi Mohaghegh, Tehran: University of Tehran Press.

Kaleem Hamedani (1990) *Divan*, edited by Mohammad Ghahraman, Mashhad: Astan Quds Razavi Publications.

Manouchehri Damghani (1977) *Divan*, edited by Seyed Mohammad Dabir Siyaghi, Tehran: Zavar Publications.

Articles

Razmjo, H. (1995). The shadow in the sun, the enchanted and the madman in the three masnavis of Attar. *World Congress of Commemoration of Atar Neishaburi*. [In Persian]

Razmjo, M. (1995). The messy story of Attar's works. *World Congress of Commemoration of Atar Nishaburi*. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 15, Number 57, Winter 2022, pp. 249-270

Date of receipt: 11/1/2022, Date of acceptance: 16/3/2022

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.1949622.2405](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1949622.2405)

Nostalgia and intellectuals' Complaints from the System of the Existence in the Mirror of Persian Literature

Dr. Mozhdeh Shafie¹

۲۷۰

Abstract

One of the signs of nostalgia and resentment of scholars and rationalists about the system or the order of existence of their time is their complaints reflected in the mirror of literature. Criticism of lack of an appropriate social status proper to one's knowledge and art, nostalgia for poverty, lack of freedom of speech and action to express scientific and philosophical views, ignorance of citizens, etc., whose speech is constantly accompanied by projections such as attributing difficulties to the sky, rooted in Zarwani culture and is referred to as Destiny, implying the the will of God Almighty. Almost nobody admires the corruption, hypocrisy and coercion that dominates these poets' social milieu.

Therefore, occasionally the rationalists fail to grasp order and discipline in the universe. Some wise people have examined the issue through the lens of wisdom and philosophy, and some from the perspective of religion and mysticism. It is a pity that the role of men of power and statesmen is less well-addressed regarding these shortcomings. Some have called it the religion of the sea and others have labelled it as the law of whirlwind. The author of this article tries to study (descriptive-analytical) some of the annoyances of the artists and to point out their origins.

Keywords: Criticism and projection, The best system, Zarwani's view, Social distortions.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



¹ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Anar Branch, Islamic Azad University, Anar, Iran. mozhde_shafie@yahoo.com